

## نقد محتوایی روایات عبدالله بن سلام در مجمع البیان

محمد رشید شیخ احمد\*

محمد حسن صانعی پور\*\*

لیلا سادات مروجی\*\*\*

رحمت الله عبدالله زاده آرانی\*\*\*\*

### چکیده

شیوه طبرسی در نقل اسباب نزول به صورت گزارشی است، اما در مواردی با ارائه ملاک‌هایی از قبیل ضرورت فقهی، ظاهر آیه و تاریخ به تأیید یا رد پرداخته است. در عین حال نمی‌توان مسامحه وی در نقل برخی روایات و اسباب نزول را نادیده گرفت. وی نقل قول‌های ضعیفی همچون مدح عبدالله بن سلام، ذکر ماجرای ورقه بن نوفل را آورده است اما کمترین اظهار نظری در این باره نکرده که قاعدتاً باید به ضعف آن‌ها اشاره می‌کرد. عبدالله بن سلام از کسانی بود که برای جلب نظر عامه مردم جعل حدیث می‌کرد و احادیثی هم در وصف او نقل شده که عمدتاً ضعیف الاسناد و بی اعتبار است. رد پای این شخص را در بخش‌های مختلف کتاب مجمع البیان می‌توان رصد کرد. در این مقاله، پس از بررسی روایات کتاب مجمع البیان، مراجعه به تفاسیر و منابع مرتبط به شیوه کتابخانه‌ای و تحلیل درون‌متنی، در نقد روایات مخدوش اسباب نزول در مجمع البیان که آیات را با عبدالله بن سلام مرتبط دانسته، به نکاتی چون نیاوردن برخی شأن نزول‌ها توسط مفسران قبل یا بعد از طبرسی، بیان دیدگاه طبرسی به جای شأن نزول، نقل مطالب به پیروی از مفسران عامه در حالی که دانشمندان شیعه بدان اعتنایی نداشته‌اند؛ عدم تطابق تاریخی اسباب نزول حاوی مدح عبدالله بن سلام با زمان اسلام آوردن وی اشاره شده است. شاید هدف وی از این نوع نقل قول‌ها آشنایی خواننده و مقایسه آن‌ها با سایر نظرات است. این روش عالمانه، خواننده را به تفکر و اندیشه فرامی‌خواند و بسیار ارزشمند است اما عدم نقد و اظهار نظر قطعی شیخ یکی از ضعف‌های مهم این تفسیر به شمار می‌آید.

کلیدواژه‌ها: عبدالله بن سلام، مجمع البیان، طبرسی، روایات سبب نزول، نقد محتوایی.

\* دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث، دانشگاه پیام نور آران و بیدگل، آران و بیدگل، ایران (نویسنده مسئول)  
mrashid1366@yahoo.com

\*\* دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه کاشان، کاشان، ایران saneipur@kashanu.ac.ir

\*\*\* استادیار گروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه پیام نور کاشان، کاشان، ایران moraveji58@gmail.com

\*\*\*\* استادیار گروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه پیام نور آران و بیدگل، آران و بیدگل، ایران abdollahzadeh\_arani@yahoo.com

## ۱. بیان مسئله

تکیه و اعتماد افزون طبرسی بر آرا و اقوال منسوب به اصحاب و تابعان و نیز حذف اسانید، باعث ورود برخی روایات ضعیف و قابل نقد به این تفسیر شده است. برخی احادیث نیز در این تفسیر به ائمه علیهم‌السلام نسبت داده شده که پذیرش آن جای تردید دارد. از جمله روایات مخدوش در این تفسیر عبارت‌اند از: مدح عبدالله بن سلّام در تفسیر آیات متعدد، نقل ماجرای ورقه بن نوفل و اعتماد بر آن، نفرین نوح علیه‌السلام بر فرزندانش، تعداد همسران سلیمان نبی علیه‌السلام و ماجرای اِفک. تفسیر مجمع البیان از جمله تفاسیر جامع به شمار می‌رود که در آن، درباره موضوعاتی مختلف از جمله قرائت، لغت، شأن نزول، مباحث روایی و ادبی، سخن به میان آمده است. شاید بتوان گفت که جامع بودن تفسیر، زمینه‌ای برای ورود روایات ضعیف شده است.

در این بخش با تأمل در عنوان تفسیر مورد بحث، یعنی مجمع البیان، می‌توان به روش مؤلف از یک طرف و ارزش‌گذاری و نقد محتوای برگزیده او از طرف دیگر اشاره کرد. همان‌طور که از نام تفسیر برمی‌آید، طبرسی درصدد نقل نظریات مفسران پیشین بوده و نقل فراوان اقوال و آراء صحابه و تابعان و اعتماد او بر نظریات آن‌ها، باعث گرد آمدن مطالب ضعیف در این تفسیر شده است. هدف وی آشنایی خواننده و مقایسه آن با سایر دیدگاه‌هاست. این روش عالمانه و در عین حال ارزشمند، خواننده را به تفکر و اندیشه فرامی‌خواند؛ اما عدم نقد و اظهار نظر قطعی شیخ، از ضعف‌های مهم این تفسیر است. روشن است که طبرسی، خود، واقف به وجود روایات مخدوش در تفسیرش بوده اما با توجه به مقدمه آن، بنا را بر اختصار گذاشته و درباره همه آراء اظهار نظر نکرده و قضاوت را به عهده خوانندگان گذارده است.

مؤلف به صحت خبر و بررسی دقیق احوال راوی توجه داشته و معتقد است تفسیر قرآن جز به اخبار صحیح و نص صریح، جایز نیست. وی در این باره می‌نویسد: «واعلم ان الخبر قد صح عن النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وعن الأئمة القائمين مقام علیهم‌السلام ان التفسیر القرآن لایجوز ألا بالاثر الصحیح والنص الصریح...» (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۱، ص ۸۰)

طبرسی در بهره‌وری از روایات تفسیری، راه میانه پیموده و از نادیده‌انگاری یا زیاده‌روی در نقل روایات پرهیز کرده است. در مواردی نیز که از روایات یاری جست،

روایت را با حذف سلسله‌سند و گاه فقط با ذکر چند نفر از سلسله راویان نقل می‌کند؛ گو اینکه تصمیم وی بر اختصار تفسیر مجمع البیان و گزیده‌گویی از یک سو و سندشناسی که خود پیشاپیش انجام می‌داده و روایتی را بدون تنقیح سند یا اعتبار منبع آن در تفسیرش نمی‌گنجانده، انگیزه‌گزینش این شیوه از سوی او بوده است. (هاشمی، ۱۳۸۱ش، ص ۱۷)

بارزترین نقصان و ایرادی که می‌توان در مجمع البیان طبرسی یافت، تکیه و اعتماد افزون وی بر آرا و اقوال منسوب به اصحاب و تابعان، و زیاده‌روی در نقل یکایک دیدگاه‌های آنهاست؛ بی‌آنکه در نقد و بررسی و تفکیک این دیدگاه‌ها تأملی جدی و سنجیده درخور جایگاه تحقیقی و تفسیری مجمع البیان کرده باشد.

دیدگاه تقریبی وی در این زمینه بی‌تأثیر نیست. اختلاف‌ها و تنش‌های مذهبی، از مشکلات عصر طبرسی بود که خشونت‌های بسیاری در پی داشت. سران مذاهب اسلامی با طرح مسائل اختلال‌برانگیز، به دشمنی‌ها دامن می‌زدند و به‌جای تکیه بر اصول و عقاید مذهبی مشترک، تعصب و دشمنی را پیشه خود ساخته بودند. در میان مؤلفان و مصنفان، کمتر کسی را چون طبرسی می‌توان یافت که کلامش از طعن و اعتراض به مخالفان طریقه خود خالی باشد. وی با پیروی از سیره پیشوایان شیعه امامیه، دفاع از اصول و مبانی شیعه را با حفظ اعتدال و به‌دور از تعصب و افراط و پرهیز از غلو، درآمیخته بود و به نزدیک ساختن اندیشه‌های مذاهب اسلامی، خدماتی بسیار کرد. طبرسی برخی روایات و اسباب نزول را از معصومین علیهم‌السلام و صحابه نقل می‌کند که با مبانی قرآنی و عقلی و حتی تاریخی سازگاری ندارد. از میان این روایات و اسباب نزول، بخش عمده‌ای در مدح عبدالله بن سلام (معلوم الحال) و مطالبی نیز از اسرائیلیات بوده که با مبانی عقلی همخوانی ندارد. نقل ماجرای باطل و منسوخ ورقه بن نوفل نیز از دیگر مباحث تأمل‌برانگیز این تفسیر است. می‌توان گفت که طبرسی در برخی نقل‌قول‌ها و دیدگاه‌های خود، به‌نوعی دچار مسامحه شده است.

در نوشتار حاضر، سعی بر آن است که روایات قابل نقد و خدشه‌پذیر این کتاب گران‌سنگ شناسایی و با مستندات قرآنی و عقلی، به نقد فقه‌الحدیثی آنها پرداخته شود. در برخی موارد، بررسی سندی و رجالی انجام خواهد شد.

این مقاله به بررسی روایات اسباب نزول می‌پردازد که در اثنای آن‌ها شخصیت‌های نامعتبر نیز مانند عبدالله بن سلّام مدح شده‌اند؛ تأکید بر بررسی روایات مرتبط با این شخصیت است.

### ۱-۱. پیشینه پژوهش

چنان‌که اشاره شد، از دیرباز دربارهٔ مجمع‌البیان پژوهش‌های فراوانی انجام شده است. اکنون به برخی از منابع مرتبط با موضوع پژوهش حاضر اشاره می‌شود:

- «اسباب نزول در تفسیر مجمع‌البیان» (فصیحی، ۱۳۷۴ش)؛ این مقاله جایگاه شیخ طبرسی و کتابش مجمع‌البیان و ترتیب مطالب در آن را بیان کرده، عقل‌گرایی و اهتمام به سند و اسباب نزول و نقل‌گزارشی آن از سوی او را بررسی کرده و نیز به ملاک شیخ در نقد و تحلیل اسباب نزول اشاره کرده است.

- بررسی و نقد روایات اسباب نزول در تفسیر مجمع‌البیان (کریمی، ۱۳۹۴)؛ نویسندهٔ این پایان‌نامه به برخی از ایرادات تفسیر مجمع‌البیان اشاره کرده است؛ از جمله: بی‌توجهی شیخ به حوزهٔ سند روایات، اشکال او در منسوب دانستن برخی روایات به امام محمدباقر علیه السلام، بیان نکردن سند و منبع در تعداد زیادی از روایات، عدم گزینش روایت صحیح با توجه به سند یا راوی، و نقل روایت از معاندان اهل بیت علیهم السلام.  
- «روش تفسیری مجمع‌البیان» (هاشمی، ۱۳۸۱ش)؛ نویسندهٔ آن به گرایش تفسیری مجمع اشاره می‌کند و مبانی تفسیری آن را نام می‌برد و توضیح می‌دهد؛ همچنین از روایات تفسیری و اسباب نزول در این تفسیر یاد کرده و در آخر، به صورت کوتاه و جزئی، نقل زیاد اقوال را از کاستی‌های مجمع عنوان می‌کند.

- حدیث‌های خیالی در مجمع‌البیان. (صالحی نجف‌آبادی، ۱۳۹۰)

بررسی سندی روایات تفسیر مجمع‌البیان عنوان پایان‌نامه‌هایی است که در دانشکدهٔ اصول‌الدین آغاز شده و تلاش دانشجویان بر این است که روایات بدون سند و روایات حذف‌شده یا ذکر نشده از طرف طبرسی، سندیابی و مستند شود.

در پژوهش‌های مذکور، اغلب روش تفسیری مجمع‌البیان و مباحث سندشناسانه مطرح شده و به مسائل محتوایی نپرداخته‌اند؛ اما در نوشتار حاضر، اسباب نزول‌ها در بوتهٔ نقد سندی، متنی، عقلی و تاریخی قرار گرفته است و از این منظر، نوآوری دارد.

## ۲. بررسی روایات اسباب نزول در مجمع البیان

شیوه طبری در نقل اسباب نزول، به صورت گزارشی بوده و کمتر به تحلیل و بررسی آن‌ها پرداخته است. از مجموع ۲۵۹ مورد بیان اسباب نزول در تفسیر مجمع البیان، ۲۴۶ مورد آن گزارشی و به صورت تفصیلی و مستند است. و از مجموع روایات اسباب نزول، ۲۳۶ مورد آن تفصیلی است و بقیه به اجمال بیان شده. (فصیحی، ۱۳۷۴ش، ص ۵) با وجود کثرت تعداد سبب نزول آیات، مرحوم طبری در موارد زیادی، آیات را بدون ذکر اسباب نزول تفسیر کرده است.

همان طور که ذکر شد، وی در گزارش اسباب نزول، کمتر نقد و تحلیل دارد، در عین حال در مواردی با ارائه ملاک به تأیید یا ردّ پرداخته است. ملاک او در نقد و تحلیل روایات، ضرورت فقهی، ظاهر آیه و تاریخ بوده و سبب نزولی که مورد تأیید و قبول ایشان نبوده، با این ملاک‌ها رد شده است. (برای آگاهی از نمونه‌های این ملاک‌ها، نک: همان، ص ۹-۱۲)

## ۳. شیوه شیخ طبری در مواجهه با سند

در مجمع البیان، بیش از چهار هزار روایت بدون سند از اهل بیت علیهم السلام نقل شده است. طبری در مقدمه تفسیر، آنجا که روایت مشهور بلکه متواتر تقلین را نقل می‌کند، می‌افزاید: «من سند این‌گونه روایات را برای اختصار و کوتاه شدن سخن و نیز شهرت آن‌ها نزد ارباب حدیث، حذف می‌کنم.» (۱۳۷۲ش، ج ۱، ص ۷۵) شاید دلیل دیگر حذف سند از طرف وی، این باشد که بسیاری از افراد توان بهره‌گیری از اسناد روایت و شناسایی صالح از ناصالح را ندارند. او که شخصیتی رجالی و آگاه به احوال راویان بوده است، تلاش کرده روایات معتبر را نقل کند. (شایسته‌نژاد، ۱۳۸۹ش، ص ۳۱)

طبری نمونه این روش را در تبیین واژه «سائحون» (توبه: ۱۱۲)، از ابن عباس، ابن مسعود، حسن، سعید بن جبیر و مجاهد نقل می‌کند و می‌افزاید: «در روایت مرفوع از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: سیاحت امت من روزه گرفتن است.» (۱۳۷۲ش، ج ۵، ش ۱۱۴) وی پس از تفسیر آیه، ماجرای گفت‌وگوی امام سجاد علیه السلام و زهری را در مسیر مکه، بدون اشاره به سند روایت نقل می‌کند. (همان‌جا)

با توجه به اینکه طبری اعتقاد دارد تفسیر قرآن فقط با خبر صحیح و نص صریح

از معصوم علیه السلام جایز است، به احوال راوی دقت فراوانی داشته است. وی در این باره می نویسد: «واعلم ان الخبر قد صح عن النبی صلی الله علیه و آله وعن الأئمة القائمين مقام صلی الله علیه و آله ان التفسیر القرآن لایجوز ألاً بالاثر الصحیح والنص الصریح...» (همان، ج ۱، ص ۸۰) با توجه به این نگرش، طبرسی روایاتی را نقل می کند که دارای صحت سند باشد؛ در عین حال، سند روایات و اسباب نزولها را نمی آورد. در مجمع البیان، هزاران روایت از اهل بیت علیهم السلام نقل شده بدون اینکه سندی برای آنها ذکر شده باشد. طبرسی در برخی موارد، نام نقل کنندگان سبب نزول را ذکر می کند؛ برای مثال، «قال ابن عباس، مجاهد...»؛ در مواردی نیز فقط سبب نزول را ذکر می کند بدون آنکه نامی از ناقل بیاورد.

نمونه اول: در سبب نزول آیات «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ \* يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ» (بقره: ۸ و ۹) می گوید: این آیات درباره منافقان نازل شد و آنان عبدالله بن ابی سلول و جد بن قیس و معتب بن قشیر و یارانشان و گروهی از یهود بودند. (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۱، ص ۱۳۲) نمونه دوم: در سبب نزول آیه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ» (بقره: ۲۱۸) می نویسد: این آیه در مورد عبدالله بن جهش و یارانش نازل شد که به دستور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از مدینه بیرون رفتند و در نزد آن درخت که جریانش گذشت، در ماه رجب جنگ کردند و واقد سهمی، عبدالله حضرمی را کشت. چون جمعی معتقد بودند بر فرض که آنان گناهی نکرده باشند، پاداشی هم نخواهند داشت چون در ماه حرام بوده است؛ از این رو خداوند آیه مذکور را درباره آنان فرستاد و وعده ثوابشان داد. (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۲، ص ۵۵۳)

طبرسی در مواردی، سبب نزول را از عموم مفسران نقل می کند؛ برای نمونه در تفسیر آیه «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ...» (بقره: ۲۱۷) ماجرای درگیری مسلمانی با عمرو بن حضرمی و نیز جواز زدو خورد در ماه های حرام را که این آیه درباره آن نازل شده است، از مفسران نقل می کند بدون اشاره به اسم فردی خاص. (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۲، ص ۵۵۱)

وی در مواقعی هم سبب نزول آیات را با استفاده از روایات تبیین و بدون ذکر سند،

به ناقل اصلی روایت، یعنی معصوم رضی الله عنه اشاره می‌کند؛ برای مثال در تفسیر آیه ۱۵۸ سوره بقره می‌نویسد: «حضرت صادق رضی الله عنه فرمود: مسلمانان گمان می‌کردند که صفا و مروه از بدعت‌های اهل جاهلیت است؛ لذا خداوند این آیه را نازل فرمود.» (همان، ج ۱، ص ۴۴۰)

ذکر نکردن سند در سبب نزول، آسیبی به اصل ماجرا نمی‌رساند (هرچند نقل سند بهتر و مناسب‌تر به نظر می‌آید)؛ زیرا اسباب نزول‌ها در سایر تفاسیر متقدم و متأخر نیز آمده و در برخی از آن‌ها به اسناد ماجرا اشاره شده است. در صورت تعارض نیز راه‌حلی برای کشف صحیح و سقیم وجود دارد.

علامه طباطبایی در مواردی که سبب نزول چند سند دارد، حکم به مردود بودن آن نقل داده و علت نپذیرفتنش را مغایرت آشکار نقل اشاره‌شده با سیاق آیه بیان کرده است. (واسطی، ۱۳۹۶ش، ص ۱۰) در عین حال، نمی‌توان مسامحه‌وی در نقل برخی روایات و اسباب نزول را نادیده گرفت. از طرفی، نقل قول‌های ضعیفی (همچون مدح عبدالله بن سلام، ذکر ماجرای ورقه بن نوفل و...) را ارائه کرده و از سوی دیگر، کمترین اظهارنظری در این باره نکرده است؛ البته باید به ضعف آن‌ها اشاره می‌کرد.

#### ۴. روایات اسباب نزول عبدالله بن سلام

نفوذ اسرائیلیات در تفاسیر روایی نسبت به کتاب‌های غیرتفسیری با روش تفسیر اثری و دیگر جوامع حدیثی بیشتر است. عمده روایات اسرائیلی از چند نفر از دانشمندان یهودی و نصرانی نظیر عبدالله بن سلام، کعب الاحبار، وهب بن منبه، تمیم داری و ابن جریج نقل شده است. (معرفت، ۱۴۱۸ق، ج ۲، ص ۸۶ و ۸۷؛ عبدالسمیع، ۲۰۰۶م، ص ۱۰۰ و ۱۰۱؛ دیاری بیدگلی، ۱۳۸۳ش، ص ۱۵۱) عبدالله بن سلام از کسانی بود که برای جلب نظر عامه مردم جعل حدیث می‌کرد. (معرفت، ۱۴۱۸ق، ج ۲، ص ۹۶) احادیثی هم در وصف او نقل شده که عمدتاً ضعیف الاسناد و بی‌اعتبار است. (همان‌جا)

عبدالله بن سلام بن حارث اسرائیلی (ابن عبدالبر، ۱۴۱۲ق، ج ۳، ص ۹۲۱) از یهودیانی است که برخی مورخان، اسلام آوردن او را در سال اول هجرت دانسته‌اند (ابن حجر، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۱۰۳) و برخی دیگر، دو سال پیش از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله یعنی سال هشتم هجری. (عاملی، ۱۴۲۶ق، ج ۴، ص ۱۴۵) نام او در روزگار جاهلیت،

«حصین» بود اما پس از اسلام آوردن، پیامبر اسلام ﷺ او را عبدالله نامید. (ابن عبدالبر، ۱۴۱۲ق، ج ۳، ص ۹۲۱) کنیه اش ابا یوسف و از بزرگان یهود بنی قینقاع بود و او را از نوادگان یوسف بن یعقوب رضی الله عنه می دانستند. (ابن اثیر، ۱۴۰۹ق، ج ۳، ص ۱۶۰)

عبدالله در محاصره عثمان وعده داده بود از وی در مقابل شورشیان انقلابی دفاع کند، اما در عمل، کاری برایش نکرد و به او گفت: صبر پیشه کن، سوگند به کسی که جانم در دست اوست، تو را در کتاب خدا چنین یافته‌ام که خلیفه شهید و مظلوم هستی. (ابن قتیبہ دینوری، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۶۱)

ابن خلدون در این باره می گوید: «عرب اهل کتاب و علم نبود و روحیه بدوی و جهل بر آن‌ها حاکم بود. و هرگاه می خواستند از اموری که معمولاً بشر تمایل به دانستن آن‌ها دارد، نظیر علل پیدایش موجودات، آغاز خلقت و اسرار وجود، چیزی بدانند، از [عالمان] اهل کتاب سؤال می کردند و از دانش ایشان بهره می بردند... این [عالمان] کسانی مانند کعب الاحبار، وهب بن منبه و عبدالله بن سلام بودند. در نتیجه، مفسران در مورد آن‌ها سهل انگاری کردند و کتب تفسیر را از این گونه حکایات مملو ساختند.» (ابن خلدون، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۵۵۴)

شعبی گفته است: هیچ چیزی از قرآن درباره عبدالله بن سلام نازل نشده است. (سیوطی، ۱۴۰۴ق، ج ۶، ص ۳۹) وی همواره به دشمنان امام علی رضی الله عنه گرایش داشت؛ از این رو هنگامی که مردم با امام علی رضی الله عنه بیعت کردند، وی با آن حضرت بیعت نکرد. (طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۴، ص ۴۳۰) ابن ابی الحدید گوید: چون مردم بعد از عثمان با امیرالمؤمنین رضی الله عنه بیعت کردند، حضرت به دنبال گروهی فرستاد و آنان را به بیعت با خود دعوت فرمود، به حضرت گفتند: آیا به دنبال حسان بن ثابت و کعب بن مالک و عبدالله بن سلام نمی فرستی؟ حضرت فرمود: «لَا حَاجَةَ لَنَا فِيمَنْ لَّا حَاجَةَ لَهُ فِينَا.» (۱۴۰۴ق، ج ۴، ص ۹)

عبدالله بن سلام در غزوه بنی نضیر شرکت داشت. پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد تا نخل‌های خرما را قطع کنند و بسوزانند؛ ابولیلی مازنی و عبدالله بن سلام مأمور این کار شدند. ابولیلی بهترین نوع درختان خرما را (درختان عجوه) قطع می کرد ولی عبدالله بن سلام از سر تعصب به قومش، درخت‌های نر و کم‌بار را می برید. (واقدی، ۱۴۰۹ق، ج ۱،



ص ۳۷۲) در روزگار عثمان، ابن سلّام و کعب الاحبار از مشاوران هیئت حاکمه و از عوامل اصلی بسیاری از انحرافات سیاسی و عقیدتی در حکومت اسلامی بودند. (طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۴، ص ۲۸۴)

از جمله احادیثی که بنی‌امیه درباره فضیلت و جایگاه علمی یهودیانی چون عبدالله بن سلّام منتشر کرد، این حدیث است: علم را نزد چهار تن بجوید: ابی‌الدرداء، سلمان، ابن مسعود و عبدالله بن سلّام. (ابن حجر، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۱۰۳) و نیز از ابن وقاص نقل شده که از پیامبر ﷺ شنیدم در حیات کسی بگوید که وی از اهل بهشت است مگر عبدالله بن سلّام. (همان‌جا)

هیچ‌یک از روایات تفسیری ابن سلّام به پیامبر ﷺ منتهی نشده است. عبدالله که آیات فراوانی در مدح او وارد شده، لایق آن بود که مدحی از پیامبر ﷺ درباره وی در گزارش آیات می‌رسید، در حالی که مدحی درباره او وجود ندارد و این مسئله اعتبارسنجی روایات مربوط به وی را محل تأمل قرار می‌دهد. (کلباسی و احمدنژاد، ۱۳۹۵ش، ص ۱۶) در آیاتی که خواهد آمد، ائمه علیهم‌السلام مصادیقی غیر از عبدالله بن سلّام ذکر فرموده و در سخنان اهل بیت علیهم‌السلام نامی از وی به میان نیامده است.

رد پای این شخص را در بخش‌های مختلف کتاب *مجمع البیان* می‌توان رصد کرد. وی به گفته دانشمندان، از مراجع اصلی انتشار اسرائیلیات در بین مسلمانان بوده است. حال چه شده که مدح وی با استناد به آیات قرآنی در تفاسیر مسلمانان راه یافته، پژوهشی مستقل می‌طلبد.

در ادامه، آیاتی که مرحوم طبرسی ذیل آن‌ها مطالبی در مدح عبدالله بن سلّام نقل کرده، ذکر شده و نظر وی با استفاده از تحلیل سندی متنی نقد می‌شود.

۱-۴. «وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَا فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ.» (بقره: ۱۳۰)

طبرسی در شأن نزول این آیه آورده است: عبدالله بن سلّام پسران برادر خود، «سلمه» و «مهاجر»، را به اسلام دعوت کرد و گفت: به تحقیق دانستیم که صفات محمد ﷺ در تورات وجود دارد؛ در نتیجه «سلمه» اسلام آورد ولی «مهاجر» امتناع ورزید؛ در این حال خداوند این آیه را نازل فرمود. (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۱، ص ۳۹۷)

گفتنی است بیشتر تفاسیر پیش از مجمع البیان، به این شأن نزول اشاره نکرده‌اند؛ حتی جامع البیان طبری و تبیان شیخ طوسی که متقدم بر مجمع البیان هستند (و طبرسی از آن‌ها زیاد استفاده می‌کرده)، آن را نقل نکرده‌اند. از متقدمان، فقط مقاتل بن سلیمان (۱۴۲۳ق) و ثعلبی نیشابوری (۱۴۲۲ق) این مطلب را ذکر کرده‌اند. این نشان می‌دهد که مفسران به این شأن نزول اعتقاد چندانی نداشته‌اند و در بین علما، معتبر و معروف نبوده است.

۲-۴. «وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ.» (بقره: ۱۴۶)

طبرسی می‌گوید: «علت اینکه طایفه‌ای از آن‌ها را فقط ذکر کرده، این است که بعضی از آن‌ها مانند عبدالله بن سلّام و کعب الاحبار و غیر آن‌ها اسلام آوردند.» (۱۳۷۲ش، ج ۱، ص ۴۲۳)

همان طور که مفسران گفته‌اند، شأن نزول این آیه ماجرای کتمان صفات پیامبر ﷺ توسط اهل کتاب است.

علی بن ابراهیم از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که این آیه دربارهٔ یهود و نصاری نازل شده، زیرا خداوند در [تورات] و [انجیل] و [زبور] صفت محمد و یاران او را و نیز مهاجرت وی را گوشزد کرده بود؛ چنان‌که در آیه ۲۹ [سوره فتح] فرموده: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ ... ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَ مَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ» ولی بعد از مبعوث شدن، به وی کافر شدند و انکارش کردند. (بحرانی، ۱۳۷۴ش، ج ۱، ص ۳۴۷)

جمله‌ای که طبرسی آورده، شأن نزول نبوده بلکه تعیین مصداق بوده و وی نظر خود را بیان کرده، همان‌گونه که پیش از وی، شیخ طوسی نیز این مطلب را آورده است. (طوسی، بی تا، ج ۲، ص ۲۱) نکته مهم اینکه نام کعب الاحبار نیز ذیل آیه آمده درحالی‌که این آیه سال‌ها پیش از اسلام آوردن وی نازل شده بود. به گفته مورخان و دانشمندان، کعب الاحبار در سال هجدهم هجرت، در زمان خلافت عمر، اسلام آورد. (ابن حجر، ۱۴۱۵ق، ج ۳، ص ۱۳۵، شماره ۷۴۹۶) ابوالفتوح رازی ماجرای نقل می‌کند که در آن، آیه مربوط به پدر و پسری است که پدر حق را کتمان می‌کرد درحالی‌که پسر به سبب شناختی که در تورات از پیامبر ﷺ به دست آورده بود، ابراز

اسلام و ایمان می‌کرد. (ابوالفتح رازی، ۱۴۰۸ق، ج ۲، ص ۲۱۶)  
ابن عباس ضمیر «هاء» در «یعرفونه» را عائد به قبله و حق بودن توجه به آن می‌داند. (ثعالبی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۳۳۱) سدّی و مقاتل دربارهٔ اینکه اهل کتاب چه چیزی را پنهان می‌کردند، معتقدند توجه به کعبه است که اهل کتاب حقانیت آن را می‌دانستند، اما کتمان می‌کردند. (ابن جوزی، ۱۴۲۲ق، ج ۱، ص ۱۲۲) اگر این نظر پذیرفته شود، دیگر نمی‌شود گفت که مصداق آیه، عبدالله است.

#### ۳-۴. «وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ.» (آل عمران: ۷۵)

ابن عباس گوید: مراد از «من» در این آیه، عبدالله بن سلّام است که مردی ۱۲۰۰ اوقیه طلا نزد او به امانت سپرد، عبدالله همه را به صاحبش برگرداند و خداوند برای این کار، او را مدح گفته است. (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۲، ص ۷۷۷)

مرحوم طبرسی این مطلب را در حالی به پیروی از مفسران عامه نقل کرده که دانشمندان شیعه آن را نقل نکرده و بدان اعتنایی نداشته‌اند. ضمن آنکه دقت در تفاسیر نشان می‌دهد که جملهٔ ابن عباس شأن نزول نبوده و احتمالاً تعیین مصداق از جانب وی بوده است. جای سؤال است اگر وی امانتدار بوده، چرا در خصوص پیامبر ﷺ و روایت‌های ایشان جانب امانت را رعایت نکرده و اخبار دروغ را به اسم اسلام در میان مسلمین رواج داده است!؟

اکثر مفسران گفته‌اند: این آیه دربارهٔ همهٔ یهودیان است و در بین آن‌ها امین و خائن وجود دارد. در برخی تفاسیر نیز آمده است کسانی که امانت را ادا می‌کنند، نصرانیان هستند و کسانی که خیانت می‌کنند، یهودیان‌اند. (ثعلبی نیشابوری، ۱۴۲۲ق، ج ۳، ص ۹۴ و ۹۵)

در هر حال، آیه عام است و می‌خواهد مسلمانان را از اعتماد به امانتداری اهل کتاب در مال، نهی کند؛ همان‌طور که طبری نیز گفته است. (همان، ج ۳، ص ۲۲۶)

#### ۴-۴. «لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ أَنْاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ»

(آل عمران: ۱۱۳)

در مجمع البیان، از ابن عباس و قتاده و ابن جریر نقل شده که سبب نزول آیه این است که چون عبدالله بن سلّام با جمعی مسلمان شد، یهود گفتند که به محمد ایمان

نیاورده‌اند مگر اشرار ما و خداوند آیه را در این مورد نازل فرمود تا «مِنَ الصَّالِحِينَ». (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۲، ص ۸۱۵) طبرسی در ادامه، ابن سلّام و اصحابش را از «أُمَّةٌ قَائِمَةٌ» معرفی کرده است. (همان‌جا)

در تاریخ اسلام آوردن عبدالله بن سلّام اختلاف نظر وجود دارد. چنان‌که پیش‌تر گفته شد، برخی مورخان، اسلام آوردن او را در سال اول هجرت دانسته‌اند (ابن حجر، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۱۰۳) و برخی دیگر، دو سال پیش از رحلت پیامبر ﷺ یعنی سال هشتم هجری. (عاملی، ۱۴۲۶ق، ج ۴، ص ۱۴۵)

با توجه به اینکه سوره آل عمران درباره جنگ بدر و جنگ احد بحث کرده و جنگ بدر در سال دوم و جنگ احد در سال سوم هجری اتفاق افتاده است، باید این سوره در سال سوم هجری نازل شده باشد. با این حساب، اگر تاریخ اسلام وی را سال هشتم هجرت بدانیم، با شأن نزول ذکر شده در تنافی خواهد بود. اگر هم احیاناً بپذیریم که آیه در شأن عبدالله بن سلّام است، باید گفت که مقطعی بوده و وی در ادامه زندگی، اصول اخلاقی اسلام را رعایت نکرده و به ترویج خرافات و اسرائیلیات در میان مسلمانان پرداخته است.

شأن نزول دیگری برای آیه از ابن مسعود نقل شده که متفاوت است از آنچه طبرسی نقل کرده و سبب تضعیف ماجرای فوق است. ابن مسعود نقل می‌کند: شبی پیغمبر ﷺ نزد خانواده و زنان خود بود و هنگام نماز عشا تشریف نیاورد تا پاسی از شب گذشته که عده‌ای از ما مشغول نماز شد و عده‌ای به استراحت شدند؛ آنگاه تشریف آورد و فرمود: کسی غیر از شما مسلمانان در این وقت به نماز و عبادت خدا نمی‌پردازد، در این موقع این آیه نازل شد: «لَيْسُوا سَوَاءً مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ...» (عاملی، ۱۴۲۶ق، ج ۲، ص ۱۷۴؛ ثعلبی نیشابوری، ۱۴۲۲ق، ج ۳، ص ۱۳۲)

از سخنان مفسران استفاده می‌شود که ستایش‌شدگان در این آیات، منحصر به ابن سلّام و همراهان او از قوم یهود نبودند، بلکه عده‌ای از مسیحیان نجران و حبشه و تعدادی از مردم روم بودند که اسلام را پذیرفته بودند، و تعبیر اهل کتاب که تعبیر وسیعی است نیز گواه بر این مطلب است. (ثعلبی نیشابوری، ۱۴۲۲ق، ج ۳، ص ۱۳۲؛ عنایه، ۱۴۱۱ق، ص ۱۴۲)

۵۴. «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ» (انعام: ۲۰)

در تفسیر آیه فوق آمده است ابوحمزه ثمالی گوید: وقتی که پیامبر گرامی اسلام وارد مدینه شد، عمر به عبدالله بن سلام گفت: خداوند ب پیامبرش وحی کرده است که اهل کتاب، پیامبر را همچون فرزندان خود می شناسند. آیا این مطلب صحیح است؟ عبدالله گفت: ما پیامبر را با همان اوصافی که خداوند بیان کرده است، در میان شما می شناسیم؛ همان طوری که فرزندان خود را می شناسیم. به خدا قسم، من محمد ﷺ را از پسرم بهتر می شناسم. عمر گفت: چطور؟ پاسخ داد: محمد را با اوصافی که خداوند برایش شمرده است می شناسم و اطمینان پیدا می کنم، اما درباره پسرم اطمینان ندارم؛ شاید مادرش خطایی کرده باشد. عمر گفت: توفیق یافتی و راست گفتی و به صواب رفتی. (طبرسی، ۱۳۷۲ ش، ج ۴، ص ۴۳۷)

با توجه به اوصافی که از عبدالله بن سلام سراغ داریم، بعید نیست که وی برای فریفتن مسلمانان و جلب توجه نظر آنان، این تأیید را درباره پیامبر ﷺ تصدیق کرده باشد که بعدها در سایه همین خوش نامی ها و اعتماد بیش از اندازه مسلمانان به وی، توانست مجعولات خود را وارد کتاب مسلمانان کند.

در روایتی از امام صادق (ع) آمده که این آیه درباره یهود و نصاری نازل شده است. (بحرانی، ۱۳۷۴ ش، ج ۲، ص ۴۰۷)

عده ای از مفسران، این آیه را مکی دانسته اند که در این صورت نمی تواند بر ابن سلام منطبق باشد. صاحب کشف با استفاده از سیاق آیات و ارتباط این آیه با آیات قبل، آن را مکی می داند. (زمخشری، ۱۴۰۷ ق، ج ۲، ص ۱۲) سید قطب می نویسد: «هرچند تقابل یهودیان اغلب در مدینه بوده و در مکه تعاملات سازنده ای داشته اند ولی این آیه ترجیحاً مکی است و در آن، اهل کتابی که از ایمان سر باز زده اند، همانند مشرکان سرزنش شده اند.» (سید قطب، ۱۴۲۵ ق، ج ۲، ص ۱۰۶۰)

تنها سندی که برای پرسش عمر از ابن سلام نقل شده آن است که ابن عطیه بدون نقل طرق خود تا کلبی از قول او از ابن صالح می نویسد که عمر در مدینه پرسش مذکور را مطرح نمود. این سند ضمن آنکه مرسل و ناقص است، طریق ضعیف و مردود در روایات تفسیری به شمار می آید. نکته تأمل برانگیز در بسیاری از نقل ها آن

است که بر پرسش عمر از ابن سلّام تأکید شده که بی ارتباطی این منقولات را با این آیه مکی نشان می‌دهد. (کلباسی و احمدنژاد، ۱۳۹۵ش، ص ۱۹)

۶-۴. «قُلْ آمَنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلأَذْقَانِ سُجَّدًا»، (اسراء: ۱۰۷)

طبرسی در قسمت «إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ» از ابن عباس آورده است: کسانی که پیش از نزول قرآن به وسیله تورات علم پیدا کرده‌اند مثل عبدالله بن سلّام و... که وصف پیامبر را پیش از ظهورش در تورات دیده بودند، اینان همین که قرآن را بشنوند، به خاک افتاده، سجده می‌کنند. (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۶، ص ۶۸۸)

از میان مفسران شیعه، کسی این مطلب را ذکر نکرده و از اهل سنت نیز طبری، ابن کثیر، سیوطی در الدر المنثور و... به این مسئله نپرداخته‌اند و حتی ثعلبی که متقدم بر صاحب مجمع بوده و روایات تفسیری نامعتبری را هم در الکشف و البیان آورده، اعتنایی به این سخن نکرده و آیه را مربوط به مؤمنان اهل کتاب دانسته (ثعلبی نیشابوری، ۱۴۲۲ق، ج ۶، ص ۱۴۰) و فقط مقاتل آن را در تفسیرش آورده است. (همان، ج ۲، ص ۵۵۵) و به نظر می‌رسد نظر شخصی ابن عباس یا مفسران بعد از وی بوده است. بقیه مفسران از صحابه و تابعان نیز نظری متفاوت با آنچه طبرسی نقل کرده، دارند. حسن بصری گفته است: یعنی آن‌ها که پیروان محمد و امت او هستند؛ و بعضی گفته‌اند: مقصود آن‌هایی هستند که تورات و انجیل را خوانده و دانسته‌اند. (عاملی، ۱۴۲۶ق، ج ۵، ص ۴۸۰) طبری هم از مجاهد، سخنی متفاوت با طبرسی نقل کرده است. (طبری، ۱۴۲۱ق، ج ۱۵، ص ۱۲۰) شیخ طوسی آیه را درباره مؤمنین اهل کتاب می‌داند. (طوسی، بی تا، ج ۶، ص ۵۳۲) صاحب تفسیر البرهان بدون اینکه نامی از عبدالله بن سلّام ببرد، آیه را مربوط به جماعتی از اهل کتاب می‌داند. (بحرانی، ۱۳۷۴ش، ج ۳، ص ۵۹۸) ابن کثیر هم نظری مشابه با نظرات گفته شده دارد. (ابن کثیر، ۱۴۰۸ق، ج ۵، ص ۱۱۷) در واقع، آیه کلی بوده و درباره اهل کتاب است و برخی مفسران همچون طبرسی، برای آیه تعیین مصداق کرده و نامی از عبدالله به میان آورده‌اند.

ابن جوزی در تفسیر خود درباره مصداق «إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» سه نظریه را نقل کرده که هیچ‌یک شامل عبدالله بن سلّام نمی‌شود: «فیهم ثلاثة أقوال: أحدها: أنهم ناس

من أهل الكتاب، قاله مجاهد. و الثانی: أنهم الأنبياء عليهم السلام، قاله ابن زيد. و الثالث: طَلَب الدين، كأبي ذرٍّ، و سلمان، و ورقة بن نوفل، و زيد بن عمرو، قاله الواحدی. (۱۴۲۲ق، ج ۳، ص ۵۹)

صاحب تفسیر مراغی در پژوهشی عالمانه، مصداق آیه را کسانی می‌داند که صاحب فطرت صاف و پاکی هستند و «حنفا» را نمونه‌ای از آن اشخاص بیان می‌کند و سپس عده‌ای را با ذکر نام و شرح حالشان می‌آورد و به منابع متقدم استناد می‌کند. (مراغی، بی تا، ج ۵، ص ۹۶-۹۸)

اگر سخن طبرسی را به عنوان اسباب نزول در نظر بگیریم، با مکی بودن سوره و اسلام آوردن عبدالله که چندین سال بعد از هجرت بوده، همخوانی نخواهد داشت. مفسران تمام آیات سوره اِسراء را مکی می‌دانند مگر پنج آیه از آن. (طوسی، بی تا، ج ۶، ص ۴۴۳؛ مراغی، بی تا، ج ۵، ص ۷) طبری اقرار اهل کتاب در این آیات را به نوعی تحدی با کفار دانسته زیرا خداوند به آن‌ها فرموده ایمان و اعراض شما یکسان است. (طبری، ۱۴۲۱ق، ج ۵، ص ۱۲۰) دروزه نیز با توجه به سیاق آیات که بر پایه جدال و اتمام حجت با مشرکان بوده، نتیجه می‌گیرد ایمان این گروه از اهل کتاب در مکه بوده است و سوره اِسراء و این آیات را مکی می‌داند. (دروزه، ۱۴۲۱ق، ج ۳، ص ۴۳۸)

۷-۴. «أَ رَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ كَفَرْتُمْ بِهِ وَ شَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَىٰ مِثْلِهِ فَأَمَنَ وَ اسْتَكْبَرْتُمْ.» (احقاف: ۱۰)

مرحوم طبرسی عبدالله بن سلام را شاهد بنی اسرائیل بر رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و جزء ایمان آورندگان به رسالت ایشان می‌داند. (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۹، ص ۱۲۷) در سند این قول، کلبی واقع شده و ابن جوزی کلبی را متروک و کذاب می‌داند. (ابن جوزی، ۱۴۲۲ق، ج ۴، ص ۱۰۴)

اینکه آیه مزبور در شأن عبدالله بن سلام نازل شده باشد، همه مفسران - چه شیعه و چه اهل سنت - نمی‌پذیرند. پس همین اختلاف نظر، موجب سست شدن شأن نزول می‌شود. بسیاری از مفسران گفته‌اند آیه مکی است و عبدالله در مدینه ایمان آورده، پس مراد از آیه نمی‌تواند عبدالله باشد. (ابن کثیر، ۱۴۰۸ق، ج ۷، ص ۲۵۵؛ سیوطی، ۱۴۰۴ق،

ج ۶، ص ۳۹؛ کاشانی، ۱۳۳۶ش، ج ۸، ص ۳۱۳؛ ثعلبی نیشابوری، ۱۴۲۲ق، ج ۹، ص ۱۰) دروزه با تصریح بر سیاق و مضمون آیه و تحدی که با مشرکان شده، آیه را مکی می‌داند. (۱۴۲۱ق، ج ۵، ص ۱۰)

از مسروق نقل شده که گفته است: به خدا سوگند، آیه دربارهٔ عبدالله بن سلّام نازل شده؛ چون آیه مکی است و وی در مدینه ایمان آورده است. سپس در مرتبط کردن این آیه با وی، به خصومت قوم وی و پیامبر ﷺ اشاره کرده که حضرت بعد از بروز دشمنی، این آیه را تلاوت کرده است. (سیوطی، ۱۴۰۴ق، ج ۶، ص ۳۹) همچنین گفته شده که مقصود از شاهد، حضرت موسی ﷺ است؛ زیرا در کتاب تورات، آمدن پیامبری را ثابت کرده است و بر تورات که از سوی خدا و در معنا (توحید، نبوت و معاد) مانند قرآن بود، ایمان آورد. (نسفی، ۱۳۶۷ش، ج ۲، ص ۹۴۹؛ طیب، ۱۳۷۸ش، ج ۱۲، ص ۱۴۰) از مسروق بن اجدع و دیگران نقل شده است که منظور از شاهد موسی بن عمران ﷺ است. (ثعالبی، ۱۴۱۸ق، ج ۵، ص ۲۱۵؛ سیوطی، ۱۴۰۴ق، ج ۶، ص ۴۰) ابوالفتوح رازی نقل می‌کند رسول ﷺ با جهودان مناظره می‌کرد، مثال زد و گفت: چنان‌که موسی بر صدق تورات گواهی داد، من بر صدق قرآن گواهی می‌دهم. (۱۴۰۸ق، ج ۱۷، ص ۲۵۵)

جمله «فَأَمَّنَ وَاسْتَكْبَرْتُمْ» نشان می‌دهد که این شاهد در عصر پیامبر اسلام ﷺ بوده و به حضرتش ایمان آورده درحالی‌که دیگران راه استکیار را پیش گرفتند. ظاهراً مراد از شاهد، حضرت موسی ﷺ نیست.

از سعید بن جبیر هم نقل شده که منظور از آیه، میمون بن یامین (بزرگ یهوین) است که به پیامبر ﷺ ایمان آورد و او را تصدیق کرد. (سیوطی، ۱۴۰۴ق، ج ۶، ص ۴۰) مرحوم طباطبایی نیز این نظر را در *المیزان* ذکر فرموده است. (۱۴۱۷ق، ج ۱۸، ص ۱۹۹) ابن حجر عسقلانی در شرح صحیح بخاری می‌گوید: ظاهر سیاق حدیث این است که نبی اکرم ﷺ آیه مذکور را در مقام ردّ عقیده و نظریهٔ یهودیان دربارهٔ جبرائیل قرائت کرد، و این مطلب مستلزم نزول آیهٔ مذکور هم‌زمان با طرح سؤال از سوی عبدالله بن سلّام و پاسخ آن حضرت نیست. آنگاه ابن حجر می‌گوید: این رأی را باید همان نظریهٔ قابل اعتماد بر شمرد که چنین تعبیری نمی‌تواند بیانگر سبب نزول باشد. و در نتیجه



می‌توان گفت که باید برای این آیه، سبب نزولی دیگر غیر از قضیه عبدالله بن سلام و گفت‌وگوی او با نبی اکرم ﷺ را جست‌وجو کرد. (حجتی، ۱۳۷۷ش، ص ۲۲۸)

در تفسیر طبری (۱۴۲۱ق) و سیوطی (۱۴۰۴ق)، ذیل آیه نقل شده که ابن سلام بارها گفته این آیه درباره من نازل شده است. روایت مدحی که فردی درباره خود نقل کند، نمی‌تواند جایگاهی داشته باشد. وی خواسته است با این سخنان، شأن خاصی برای خود در بین مسلمانان ایجاد کرده و مقبولیت یابد.

گفتنی است در تفسیر برهان، امیرالمؤمنین علیه السلام به عنوان شاهد عنوان شده و دلیل آن را آیه «أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ يَبْتِئَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ» (هود: ۱۷) می‌داند. (بحرانی، ۱۳۷۴ش، ج ۵، ص ۳۸)

۸۴ «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَّنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا» (احزاب: ۲۳)

از انس بن مالک روایت شده که عمویش از جنگ بدر غایب شد، پس گفت من از شرکت در اول جنگی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با مشرکان کرد، غایب بودم. هرآینه اگر خدا مرا موفق نمود بر قتال و نبرد با مشرکان، هرآینه خدا البته خواهد دید چگونه خواهم جنگید. پس چون روز احد شد و مسلمین فرار کردند، گفت بارخدا یا من اعتذار می‌جویم از آنچه این جماعت یعنی مسلمین نمودند و بیزارم به‌سوی تو از آنچه این گروه مشرکان آورده‌اند؛ آنگاه پیشروی کرد، پس سعد نزدیکی احد به او برخورد نمود و گفت من با تو هستم. سعد گفت من نتوانستم آنطور که او پیکار کرد نمایم، پس بر زمین افتاد و در بدن او بیش از هشتاد زخم شمشیر و نیزه و تیر دیده شد، ما گفتیم درباره او و یارانش نازل شد: فَمِنْهُمْ مَّنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ. (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۸، ص ۵۴۹)

این روایت در بیشتر کتب تفاسیر اهل سنت و صحاح آمده و راوی آن‌ها انس بن مالک است ولی در منابع شیعی بدان اشاره‌ای نشده و شأن نزول آن به اتفاق مفسران شیعی و تعداد بسیاری از علمای اهل سنت درباره امام علی علیه السلام است که در روایتشان آمده: منظور از «کسانی که در انتظارند»، علی بن ابیطالب علیه السلام است. (نک: حسکانی، ۱۴۱۱ق، ج ۲، ص ۶؛ خوارزمی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۲۷۹؛ گنجی شافعی، ۱۴۰۴ق، ص ۲۲۲)

احمد بن محمد بن رازی از علمای حنفی مذهب اهل سنت، در مقاله «ما نزل من

القرآن فی علی علیه السلام، این آیه را در شأن امام علی علیه السلام می‌داند. (طباطبایی یزدی، ۱۳۸۳ش، ص ۱۴۲) وی شأن نزول آیات را به قدری روشن می‌داند که نیازی به ذکر حدیث و سند و بررسی آن‌ها ندیده و در کمال اختصار، آیه را ذکر کرده است.

همان طور که ذکر شد، در تفاسیر اهل سنت، این روایت فقط از انس نقل شده و راویان دیگری ندارد و از این لحاظ مفرد بوده و غریب الاسناد به شمار می‌رود. اگر به لحاظ سندی نیز بررسی کنیم، انس بن مالک مورد اطمینان نبوده و دشمنی حضرت علی علیه السلام را به دل داشته است. از ابوحنیفه نقل شده تمامی صحابه عادل‌اند به جز ابوهیره و انس بن مالک. (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴ق، ج ۴، ص ۶۸)

طبق روایت شیخ مفید، انس مورد نفرین امیرالمؤمنین علی علیه السلام قرار گرفت. (مفید، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۳۵۱) شیخ صدوق نیز در کتاب *الخصال*، از امام صادق (ع) روایت کرده که سه نفر بر رسول خدا صلی الله علیه و آله افترا و کذب بستند که یکی از آن سه، انس بن مالک است. (ابن بابویه، ۱۳۶۲ش، ج ۱، ص ۱۹۰)

## ۵. نتیجه‌گیری

از مجموع بررسی‌های این نوشته می‌توان نکات زیر را در نقد روایات اسباب نزول ذکر شده در *مجمع البیان* که آیات را با عبدالله بن سلّام مرتبط دانسته، استنباط کرد:

- ذکر نکردن برخی شأن نزول‌ها توسط مفسران قبل یا بعد از طبرسی، نشان می‌دهد که مفسران به شأن نزول مذکور اعتقاد چندانی نداشته‌اند. ضمن آنکه مدحی از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام درباره این فرد نرسیده و در مواردی نیز اهل بیت علیهم السلام مصادیقی غیر از عبدالله بن سلّام برای آیات ذکر کرده‌اند که این مسئله جایگاه وی درباره آیات مذکور را دچار تردید می‌کند.

- مرحوم طبرسی بعضی از مطالب را به پیروی از مفسران عامه نقل کرده در حالی که دانشمندان شیعه آن را نقل نکرده و بدان اعتنایی نداشته‌اند. در برخی موارد، جمله‌ای که طبرسی آورده، شأن نزول نبوده و نظر خود را بیان کرده است.

- مطابقت نداشتن تاریخی اسباب نزول حاوی مدح عبدالله بن سلّام با زمان اسلام آوردن وی، نقد دیگری است که می‌توان بر *مجمع البیان* وارد دانست. اگر هم احیاناً بپذیریم که آیه در شأن عبدالله بن سلّام است، باید گفت که مقطعی بوده و وی در ادامه

زندگی، اصول اخلاقی اسلام را رعایت نکرده و به ترویج خرافات و اسرئیلیات در میان مسلمانان پرداخته است.

- همان طور که از نام تفسیر برمی آید، طبرسی در صدد نقل نظرات مفسران پیشین بوده و نقل زیاد اقوال و آراء صحابه و تابعان و اعتماد او بر نظریات آنها، باعث گرد آمدن مطالب ضعیف در این تفسیر شده است. هدف وی آشنایی خواننده با نظریات وی و مقایسه آن با سایر نظریات است. این روش عالمانه و در عین حال ارزشمند، خواننده را به تفکر و اندیشه فرامی خواند، اما عدم نقد و اظهار نظر قطعی شیخ، از ضعف های مهم این تفسیر است.

### پی نوشت ها

۱. این کتاب را آقای علی عزیزاده در مقاله ای با عنوان «احادیث خیالی یا شواهد خیالی» (۱۳۸۴ش، شماره ۳۵-۳۶) در بوته نقد گذاشته و ادعاهای صالحی نجف آبادی را کاملاً مردود ساخته است.
۲. شایان ذکر است که ۱۲۰۰ اوقیه طلا تقریباً معادل ۵ کیلو طلاست که به نرخ امروزی، نزدیک به یک میلیارد تومان می شود. جای تعجب است که این شخص که بوده که این همه ثروت داشته است. و آیا امکان وجود چنین ثروتی در آن زمان بوده است؟

### منابع

۱. ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبة الله، شرح نهج البلاغه، ج ۱، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۰۴ق.
۲. ابن اثیر، ابوالحسن علی بن محمد، أسد الغابة فی معرفة الصحابة، بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۹ق.
۳. ابن بابویه، محمد بن علی، الخصال، ج ۱، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۶۲ش.
۴. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، الاصابة فی تمییز الصحابة، تحقیق عادل احمد عبدالموجود، ج ۱، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
۵. ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی، زاد المسیر فی علم التفسیر، تحقیق عبدالرزاق مهدی، ج ۱، بیروت: دار الکتب العربی، ۱۴۲۲ق.
۶. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، دیوان المبتدأ و الخبر فی تاریخ العرب و البربر و من عاصرهم من ذوی الشأن الأكبر، تحقیق خلیل شحادة، ج ۲، بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۸ق.
۷. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البدایة و النهایة، تحقیق علی شیری، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ق.

۳۸۸ □ دو فصلنامه علمی حدیث پژوهی، سال سیزدهم، شماره بیست و ششم، پاییز و زمستان ۱۴۰۰

۸. ابن عبدالبر، أبو عمر يوسف بن عبدالله، الاستيعاب في معرفة الأصحاب، تحقيق علي محمد بجاوی، ج ۱، بیروت: دار الجیل، ۱۴۱۲ق.
۹. ابن قتیبة الدینوری، ابو محمد عبد الله بن مسلم، الامامة والسياسة المعروف بتاريخ الخلفاء، تحقيق علي شیری، ج ۱، بیروت: دار الأضواء، ۱۴۱۰ق
۱۰. ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، روض الجنان و روح الجنان، ج ۱، آستان قدس رضوی: بنیاد پژوهش های اسلامی، ۱۴۰۸ق.
۱۱. بحرانی، سید هاشم بن سلیمان، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، قم: مؤسسه بعثت، ۱۳۷۴ش.
۱۲. ثعالبی، عبدالرحمن بن محمد، تفسیر جواهر الحسان فی تفسیر القرآن، ج ۱، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۱۸ق.
۱۳. ثعلبی نیشابوری، ابواسحاق احمد بن ابراهیم، الكشف و البیان عن تفسیر القرآن، ج ۱، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۲۲ق.
۱۴. حجتی، سید محمدباقر، اسباب النزول، ج ۶، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۷ش.
۱۵. حسکانی، عبیدالله بن عبدالله، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج ۱، تهران: التابعة لوزارة الثقافة و الارشاد الاسلامی، ۱۴۱۱ق.
۱۶. خوارزمی، موفق بن احمد، المناقب، ج ۲، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۱ق.
۱۷. دروزه، محمد عزه، التفسیر الحدیث، ج ۲، بیروت: دار الغرب الاسلامی، ۱۴۲۱ق.
۱۸. دیاری بیدگلی، محمدتقی، پژوهشی در باب اسرائیلیات در تفاسیر قرآن، ج ۲، تهران: سهروردی، ۱۳۸۳ش.
۱۹. زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۳، بیروت: دار الكتاب العربی، ۱۴۰۷ق.
۲۰. سید قطب، ابراهیم حسین، فی ظلال القرآن، ج ۳۵، بیروت: دار الشروق، ۱۴۲۵ق.
۲۱. سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.
۲۲. شایسته نژاد، علی اکبر، طبرسی و مجمع البیان، ج ۱، تهران: خانه کتاب، ۱۳۸۹ش.
۲۳. صالحی نجف آبادی، نعمت الله، حدیث های خیالی در تفسیر مجمع البیان، ج ۵، تهران: کویر، ۱۳۹۰ش.
۲۴. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲ش.
۲۵. طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۵، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ق.

نقد محتوایی روایات عبدالله بن سلام در مجمع البیان ۳۸۹

۲۶. طباطبایی یزدی، سید عبدالعزیز، «ما نزل من القرآن فی علی (علیه السلام)»، تهران: مجله سفینه، شماره ۳، ۱۳۸۳ش، ص ۱۳۴-۱۴۶.
۲۷. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، تفسیر طبری، تحقیق حبیب یغمایی، چ ۲، تهران: انتشارات توس، ۱۴۲۱ق.
۲۸. —، تاریخ الأمم و الملوک، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، چ ۲، بیروت: دار التراث، ۱۳۸۷ق.
۲۹. طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۳۰. طیب، سید عبدالحسین، اظیب البیان فی تفسیر القرآن، چ ۲، تهران: انتشارات اسلام، ۱۳۷۸ش.
۳۱. عاملی، جعفر مرتضی، الصحیح من سیرة النبی الأعظم، چ ۱، قم، دار الحدیث، ۱۴۲۶ق.
۳۲. علیزاده، علی، «احادیث خیالی یا شواهد خیالی»، فصلنامه علمی تخصصی علوم حدیث، شماره ۳۵ و ۳۶، ۱۳۸۴ق، ص ۱۲۵-۱۴۷.
۳۳. عبدالسمیع، عماد علی، التیسیر فی أصول التفسیر، اسکندریه: دار الایمان، ۲۰۰۶م.
۳۴. عنایه، غازی حسین، أسباب النزول القرآنی، چ ۱، بیروت: دار الجیل، ۱۴۱۱ق.
۳۵. فصیحی، علی، «اسباب نزول در تفسیر مجمع البیان»، فصلنامه پژوهش‌های قرآنی، شماره ۱، ۱۳۷۴ش، ص ۲۰۱-۲۱۶.
۳۶. کاشانی، ملا فتح الله، تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین، کتابفروشی محمدحسن علمی، تهران، ۱۳۳۶ش.
۳۷. کریمی، فاطمه، بررسی و نقد روایات اسباب نزول در تفسیر مجمع البیان، پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشکده علوم قرآنی کرمانشاه، استاد راهنما: زهره نریمانی، ۱۳۹۴ش.
۳۸. کلباسی، زهرا و احمدنژاد، امیر، «تحلیل و بررسی روایات تفسیری درباره عبدالله بن سلام»، آموزه‌های قرآنی، شماره ۲۴، ۱۳۹۵ش، ص ۳-۳۳.
۳۹. گنجی شافعی، محمد بن یوسف، کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابیطالب (علیه السلام)، چ ۲، تهران: دار احیاء تراث أهل البيت (علیهم السلام)، ۱۴۰۴ق.
۴۰. مراغی، احمد بن مصطفی، تفسیر المراغی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۴۱. معرفت، محمدهادی، التفسیر و المفسرون فی ثوبه القشیب، چ ۱، مشهد: الجامعة الرضویه للعلوم الاسلامیه، ۱۴۱۸ق.
۴۲. مقاتل بن سلیمان بلخی، ابوالحسن، تفسیر مقاتل بن سلیمان، چ ۱، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۳ق.
۴۳. مفید، محمد بن محمد، الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، چ ۱، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
۴۴. نسفی، ابوحفص نجم‌الدین محمد، تفسیر نسفی، تحقیق عزیزالله جوینی، چ ۳، تهران: سروش،

۳۹۰ □ دو فصلنامه علمی حدیث پژوهی، سال سیزدهم، شماره بیست و هشتم، پاییز و زمستان ۱۴۰۰

۱۳۶۷ش.

۴۵. واسطی، عبدالحمید، «روش شناسی کشف و اعتبارسنجی اسباب نزول»، فصلنامه پژوهش های قرآنی، شماره ۱، ۱۳۹۶ش، ص ۲۹-۴.

۴۶. واقدی، محمد بن عمر، کتاب المغازی، تحقیق مارسدن جونز، ج ۳، بیروت: مؤسسة الأعلمی، ۱۴۰۹ق.

۴۷. هاشمی، سید حسین، «روش تفسیری مجمع البیان»، فصلنامه پژوهش های قرآنی، شماره ۲۹ و ۳۰، ۱۳۸۱ش، ص ۱۶-۳۷.

